

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردم بحثی که در اصول متاخر شیعه مطرح شده به عنوان تعارض مابین امارات و اصول یا تعارض بین به قول آقایان علم با امارات، مثلاً انسان یقین دارد می داند که این گوسفندی را که قصاب می دهد این مذکی است لکن دو تا شاهد عادل می گویند نه آقا ما خودمان بودیم دیدیم که این گوسفند میته است یعنی می شود بین علم انسان با بینة تعارض پیدا بشود، فرق نمی کند و هکذا اگر اصالة عدم تذکیه معارض شد با قول بینة و موارد دیگری، استصحاب و غیر استصحاب

عرض کردیم آن چه را که آقایان در این بحث متعرض شدند بیان این که آیا اصولاً این تعارض هست یا نیست؟ و اگر نیست به چه نحوی این تعارض حل می شود؟ عرض شد سابقاً یک موردی را که برای حل تعارض در نظر می گرفتند تخصیص یا تقیید بود، این را اصطلاحاً بکار می بردند برای تعارض غیر مستقر و عرض شد که در اصول شیعه در متاخرین شیعه دو تا عنوان دیگه یکی عنوان حکومت و یکی عنوان ورود هم اضافه شد و طبعاً چون عنوان جدید بود خواهی خواهی در حدودش یک مقدار اختلاف شد مثلاً از عبارت کفایه در می آید که در باب حکومت شرط است که دلیل به مدلول لفظی خودش، به عنوان لفظی خودش ناظر به دلیل دیگر باشد در صورتی که مرحوم نائینی می فرمودند لازم نیست به عنوان لفظیش و با لفظش ناظر به دلیل دیگر باشد. این ها منشاس این است که این اصطلاح جدید بود، در شرح اصطلاح جدید خواهی خواهی همیشه بینشان اختلاف می شود.

به هر حال این ها آمدند تعارض را در چهار مورد برداشتند، یکی البته تعارض علم با امارات را گفتند که اصولاً به نحو تخصص خارج است، آن یکی را متعرض نشدند، یکی نسبت امارات به اصول مثلاً بینة به سوق مسلم مثلاً قاعده سوق مسلم می گوید این گوسفند مذکی است لکن بینة آمد که این گوسفند مذکی نیست، میته است، شاهدین عدلین شهادت دادند که این گوسفند میته است یا همان مثال هایی که در باب فقه زدیم اگر استصحاب گفت آب متغیر الذی زال تغیره من قبل نفسه، استصحاب گفت نجس است خبر

صحيح آمد که آن پاک است پس روايت معارض با استصحاب می شود، عرض کردیم در عبارات قدمای علمای ما و علمای اهل سنت تعبیر به تعارض هست، تعبیر به تخصیص هم هست، پس یکیش امارات و اصول مطلقا، یکیش اصول محرز به نسبت به اصول غیر محرز مثل استصحاب نسبت به احتیاط، یکی مسئله اصل سببی و مسببی، این شد سه تا که مرحوم نائینی ذکر کردند. یک چهارم هم دارد که چون در بحث آینده می آید شاید ایشان ذکر نکردند، اصول محرز به بعضها مع بعض، مثلاً در جایی که قاعده ید باشد با استصحاب، در جایی که قاعده تجاوز باشد با استصحاب، چرا جایی که قاعده تجاوز جاری می شود استصحاب جاری نشود، همان مثال نماز دیگره چون اگر در حال سجده شک کرد رکوع انجام داده یا نه اصل عدم رکوع است، استصحاب عدم رکوع لکن قاعده تجاوز می گوید نماز درست است، بلی قد رکعت، رکوع کردی و نماز درست است.

سرّ تقدم قاعده ید اولاً این قاعده ید با استصحاب تعارض دارد یا نه و اگر ندارد سرّ تقدمش چیست، پس موارد بحث غیر از علم و امارات موارد بحث در کلمات آقایان مجموعاً چهار مورد است، امارات بر اصول، البته مراد ایشان از اصول در این جا اصول شرعی است چون امارات بر اصول عقلی را می گویند آن ورود است، آن جای خودش است، نه بر اصول شرعی مثل استصحاب به نظر آقایان و اصول محرز بر غیر محرز، اصل سببی بر مسببی، البته اصل سببی و مسببی را منفصلاً شرح دادند، دیگره مرحوم نائینی خیلی این جا وارد بحثش نمی شود.

اصول محرز به بعضها مع بعض مثل قاعده تجاوز که بر استصحاب مقدم می شود و تعارض ندارد و نوبت به استصحاب نمی رسد، استصحاب عدم رکوع جاری نمی شود یا قاعده سوق مسلم جاری می شود و نوبت به اصالة عدم تذکيه نمی رسد اگر دوران امر شد یعنی تعارض هست همیشه، هر جایی که بخواند سوق مسلم جاری بکند اصالة عدم تذکيه جاری می شود فی نفسه لکن این جا می گویند به خاطر سوق مسلم جاری نمی شود

پس این چهار مورد است که باید بیان نسبت بشود، عرض کردیم متعارف یک عده ای که این ها را تعارض می دانند اما متعارفشان تخصیص است، از ظاهر شاید عبارت شیخ حکومت است، در کفایه ورود است، مرحوم نائینی حتی آقازیا که سعی می کند کلام

استاد صاحب کفایه را توجیه بکند خود مرحوم آقاصیا، مرحوم آقای خوئی و دیگران شاید بشود گفت مشهورتر در بین متاخرین ما در همین، مراد ما از متاخرین ابتدایش از مرحوم وحید بهبهانی در قرن دوازدهم است تا الان که قرن پانزدهم هستیم مراد ما از متاخرین این دو سه صد ساله اخیر است، از وقتی که یعنی با وجود اخباری ها که حملات شدیدی علیه اصول کردند سعی شد اصول شیعه جوری تنظیم بشود که با اخبار هم کنار بیاید مثلاً فرض کنید در عبارات قدما مرحوم شیخ استصحاب را قبول می کند حالا به یک معنایی اما از اخبار استفاده نمی کند، این راه خودش را می رود.

چون اخباری ها به استصحاب مثلاً، یکی از مثال های بارزش هم استصحاب است در شبهات حکمیه، حمله کردند، به شدت حمله کردند لذا بعد از اخباری ها وجه اصول شیعه طبیعتاً عوض شد، این نکته را در نظر بگیرید، عوضش هم به این بود که اگر مبحثی را سابقاً سعی می کردند به حسب ظاهر به قواعد عقلانی یا عقلی بگویند بعد از حملات اخباری ها این ها برای این که آن مطالب را توجیه بکنند سعی کردند روایاتی را که مناسب است پیدا بکنند، تمسک به حدیث لا تنقض الیقین بالشک و عرض عریض در استصحاب این ها مال اصول متاخر شیعه است، اصلاً اصول متقدم شیعه ندارند، اصلاً ما عرض کردیم روایات لا تنقض در قرن چهارم توسط کلینی و توسط صدوق کلاً طرح شد إلا حدیث صحیحہ ثالثہ زرارہ کہ در کافی فقط آمد، تمام احادیثی که توش عنوان لا تنقض و لا یُنقض داشت توسط صدوق در من لا یحضر نیامده، تماش و توسط کلینی هم فقط همان حدیث سوم زرارہ آمده که آن هم در شک در رکعات است که شبهه تقیه هم توش هست تصادفاً، آن روایت هم شبهه تقیه است که ایشان آورده. عرض کردیم در قرن پنجم مرحوم شیخ همین ها را از مصادر دیگه آورده غیر از کتاب مالوفه آن زمان، از کتب حسین ابن سعید نقل کرده، توضیحاتش را عرض کردیم.

بعد هم در کلمات اصحاب در بحث استصحاب ذکر نشد یعنی در بحث استصحاب نیاوردند، تقریباً آن که محور بحث قرار دادند چون اخباری ها هم حمله کردند، البته اخباری ها این روایت را آوردند حمل بر موردش کردند، مثلاً فإنک کنت علی یقین من وضوئک و

لا تنقض الیقین، گفتند یقین به وضوء، ضمیر الف لامی که در این جا هست به وضو بر می گردد یعنی یقین به وضو نه مطلقا که شامل احکام الهی هم بشود.

علی ای حال چون این مطالب خیلی مهم است گاهی تکرار می کنیم به خاطر اهمیتی که دارد.

پرسش: مبهم ۹:۴۵

آیت الله مددی: نه آن هم روشن نیست اما بر فرض هم قبول بکنند در همه موضوعات، در احکام نه

اصولی های ما که آمدند اصولی ها برای این که از این حمله اخباری ها هم فرار بکنند و هم مطلب خودشان را بگویند مطالبی را که سابقا بنا نبود برای روایت بگویند شروع کردند با روایت گفتن، مثلا استصحاب را از لا تنقض در آوردند، اصالة البرائة را از حدیث رفع در آوردند، من توضیحا مفصلا عرض کردم حدیث رفعی که ما داریم که توش ما لا یعلمون داریم تصادفا در کتب شیخ طوسی اصلا نیامده، حالا گاهی احادیثی است که در کتب مثلا صدوق نیامده ایشان می آورند، این حدیث رفع علی رغم شهرتش که این طور می گویند مشهور است در کتاب شیخ طوسی تهذیب و استبصار و بقیه کتب فقهیش، در خلاف همان متن اهل سنت که سه تایی است آن را آورده، از احادیث عامه عن رسول الله، آن را هم چون سنی ها نقل کردند و اما حدیث شش تایی یا نه تایی که از خصائص ماست و در میراث اهل سنت کلا پیدا نمی شود به هیچ وجه من الوجوه و در آن متن هست ما لا یعلمون شیخ اصولا آن را نیاورده و به حسب ظاهر نکته فنیش هم این است که چون شیخ خیلی مقید به کتاب من لا یحضر نیست، شیخ مقید نیست روایات صدوق را بیاورد و بعد رد بکند، نمی دانم چرا، این روایت در کتاب من لا یحضر هست مرسل عن رسول الله و در خصال صدوق هم هست، بگویم شیخ ندیده خیلی بعید است و در اصول کافی هم هست، شواهد ما نشان می دهد که شیخ روایات اصول کافی را نقل نمی کند، این که ندیده را نمی توانم بگویم ندیده، ما عده ای از روایات داریم که منفردا در اصول کافی آمده مثل همین حدیث رفع، مثل حدیث من بلغ، شیخ حدیث من بلغ را هم نقل نمی کند

پرسش: به اصول تمسک نمی کردند؟

آیت الله مددی: نه، اصالة البرائة مرحوم ابن ادریس زیاد اصالة البرائة جاری می کند، اصول مراجعه می کردند اما روایت رفع عن امتی ما لا يعلمون نمی گفتند

و عرض کردیم تا یک مدتی تقریبا، نمی خواهم بگویم تحقیقا، تقریبا اصحاب ما وقتی می خواستند حدیث نقل بکنند از همین تهذیب نقل می کنند چون تهذیب عمده کافی را دارد کائما فکر می کردند حالا دیگه بقیه اش مهم نیست، همان طور که شیخ از کافی آورده بس است و گاهی هم آرای صدوق را، اصلا علامه در مختلف من دقت کردم اصلا از کافی حدیث نقل نمی کند، یا از تهذیب است یا از همین کتاب من لا یحضر است، از کافی اصلا نقل نمی کند و لذا نتیجه اش این است گاهی اوقات یک حدیثی را نقل می کند می گوید مثلا سندش ضعیف است، راست هم هست، حالا یا در تهذیب است یا در فقیه اما همان حدیث با سند صحیح در کافی هست یعنی منشا اثر شده یعنی منشا آثار است، نه این که مقابل این است، اصلا نقل هم نمی کند لذا حدیث ما لا یعلمون چندان شهرتی هم بین اصحاب پیدا نمی کند چون شهرت اصحاب روی روایاتی بود که شیخ در تهذیب و استبصار آورده، استبصار که تلخیصی است، کوتاه شده است، استبصار همان تهذیب است، شاید من دو سه تا روایت دیدم که در استبصار هست در تهذیب نیست، استبصار فقط احادیث متعارض است، بقیه را دیگه متعرض نشده، متعرض فقط احادیث متعارض است و لذا در همان تقسیم شیخ هم چهار جلد است تهذیب ده جلد است که در چاپ جدید هم همین طور است.

علی ای حال کیف ما کان این جور احادیث در کتب اصحاب ما نیامد، من می خواهم وضع شیعه برایتان روشن بشود، در کتب اصحاب ما نیامد اما اصالة البرائة آمد، حدیث نیامد اما اصالة البرائة آمد، شد به عنوان اصل عقلی

اخباری ها هم حمله هایشان را برای همین جهت شروع کردند که شما اصالة البرائة را از سنی ها گرفتند یا از مطالب استحسانات است این در روایات نیست، اصولی هایی که بعد از اخباری ها آمدند می خواهم این سیر اصول ما برایتان روشن بشود، این ها برای این که قباحت این عمل که شما به اخبار عمل نکردید همان مطالب را از اخبار گرفتند، آن وقت آمدند اصالة البرائة را از روایات درست کردند رفع عن امتی ما لا یعلمون، از زمان وحید و این ها.

.....

اخباری ها هم این روایت را آوردند گفتند در موضوعات است، اخباری ها رفع عن امتی ما لا یعلمون را در موضوعات گفتند، قبول نکردند در احکام باشد، اصولی ها مثلاً در باب استصحاب قدمای اصحاب ما آن هایی که قائل، مثل سید مرتضی که قائل به استصحاب نبود، مرحوم شیخ طوسی که قائل به استصحاب است ظاهرش وجه عقلی است، اصلاً استدلال به روایت نمی کند، اخباری هم اشکال کردند که این ها اصولشان اصول عقلی است یا اصولی است که از عامه گرفتند و استحسانات است، این از روش اهل بیت دور است، اصولی های بعدی ما که آمدند بعد از اخباری ها سعی کردند مطالب اصولی را از روایات در بیاورند، خود اخباری ها هم همین کار را کردند لذا اصلاً یک دوره تالیف ما داریم که کلیه ابحاث اصول و از بحث مثلاً مشتق و از بحث مثلاً واجب و مقدمه واجب و اقسام، تمام را سعی کردند از روایات در بیاورند خود اخباری ها مثل مرحوم سید عبدالله شبر، اصول اصیله دارد، مثل مرحوم فیض اصول اصیله دارد، البته اصول اصیله مرحوم فیض خیلی (مبهم ۱۵:۴۰) اما مرحوم شبر در هر بابی، مفهوم شرط، مفهوم وصف، در هر بابی سعی کرده روایت بیاورند.

یک اصولی را هم مرحوم صاحب وسائل از ائمه استخراج کرده آن اعم از این اصول اصطلاحی ماست، ایشان یک کتابی دارم الفصول المهمة فی اصول الائمه، انصافاً هم کتاب خوبی است یعنی فکر خوبی هم هست، ایشان سعی کرده در این کتاب، الان هم اگر این بشود چون عمل ایشان تکمیل بشود خیلی خوب است، الان خب طبیعتاً امکانات بیشتر است

خدا رحمت کند از آقای بروجردی نقل می کنند که امکانات ما به لحاظ اطلاع بر روایات اهل بیت از قدما بیشتر است و من تعجب می کنم چرا عده ای از متاخرین مثل مرحوم قمی، قائل به انسداد باب علم و علمی شدند، ایشان می گوید زمان ما انفتاحش بیشتر است تا سابقین، حرف بدی هم نیست انصافاً چون سابقین واقعا راه ها دور بود، اطلاعات مشکل بود مثلاً کشی چی گفته، عیاشی چی گفته، قمی ها چی گفتند، الان تقریباً همه این ها برای ما جمع شده، خیلی امکانات اطلاعاتی ما، حرف لطیفی است اگر این مطلب از آقای بروجردی باشد، خیلی حرف لطیفی است که امکانات علمی ما الان و این البته خب به خاطر همین روایت است اما من فکر می کنم به خاطر این است که چون این شریعت تا روز قیامت باید بماند، خاتمه شرائع الهیه است فکر می کنم نکته اش این است که ائمه

.....
علیهم السلام جوری بیان کردند که در هر زمانی مطابق مقتضیات آن زمان امکان علم به ادله مطابق همان شرائط باشد لذا ممکن است بعد از ما باز چیزهای بیشتری پیدا بکنند، زمان ما الان امکانات این است، بعد از این بیشتر خواهد شد ان شا الله تعالی.
علی ای حال یک مقداری از بحث خارج شدیم، این نکته ای که پیدا شد این بود.

در این اصول متاخر شیعه یکی از نکات خیلی مهم همین تحلیلات اصولی بود، یکی از نکات مهم در این اصول متاخر شیعه تحلیلات فقهی بود، این در قدیم ما نداشتیم و عرض کردیم تقریباً اولین شخصی که از علمای ما شروع به غربال گری به قول امروزی های ما غربلت الادله کرد مرحوم، تا یک حدی جامع المقاصد لکن بیشترش مرحوم مقدس اردبیلی است، انصافاً ایشان که آخر قرن دهم اند به نظرم ۹۹۸ وفات ایشان بود، انصافاً ایشان دست به این زد که آن چه که بین اصحاب مشهور بوده فتوا بوده، روایت بوده، قبول شده، ایشان دو مرتبه شروع کرد این ها را تحلیل کردن و یکی یکی بررسی کردن، آیا اجماعی در مسئله هست؟ نیست؟ ادعای اجماع شده، ادعا شده حدیث صحیح است، حدیث صحیح هست؟ نیست؟ ادعای مثلاً دلالت آیه شده، آیا آیه دلالت می کند یا نمی کند؟ انصافاً اولین کار را ایشان شروع کردند که طبعاً خورد به مسئله اخباری ها و این حرکت متوقف شد اما بعد اصولیین ما مثل مرحوم وحید که انصافاً چه در رسائل فقهیه شان و چه در رسائل اصولیه شان خیلی آفاق جدید را چه در مباحث رجالی و چه در فهرستی، فهرستی نه به عنوان؛ خیلی آفاق جدیدی را به اصطلاح باز کردند رضوان الله علیهم اجمعین.

علی ای حال کیف ما کان یکی از آن مباحث همین اضافه کردن حکومت و ورود بود که از زمان شیخ رسماً در حوزه های ما جا افتاد، زمان شیخ انصاری و یکیش هم همین مسئله بود که بیایند یک ترتیبی ما بین علم و امارات و اصول بدهند، اصول هم بعضها مع بعض یا امارات مع الاصول، بین این ها یک تنظیمی که آیا تعارض هست یا نیست؟ اگر نیست به چه نحوی این تعارض حل بشود؟ این تا این جای بحث یک تتمه ای هم دارد که وقتی می خواهیم مطلب خودمان را بگوییم ان شا الله بقیه اش را آن جا.

در آن تتمه عرض خواهیم کرد که حل تعارض را بیشتر روی جوانب لفظی رفتند

پرسش: بحث حکمی است یا موضوعی؟ یعنی تقدم امارات بر اصول را همه قبول کردند فقط ما در نوع تقدم بحث است

آیت الله مددی: خب من گفتم قول اول تعارض است، اگر همه قبول می کردند تعارض یعنی چی، مستقر می دیدند

آن وقت بر می گشتند به شواهد تا ترجیح بدهند مثلاً دلیل استصحاب را ترجیح بدهند یا دلیل حجیت خبر را ترجیح بدهند، من که

عرض کردم رای اول تعارض مرادم این بود، اگر تخصیص قائل باشیم که تعارض غیر مستقر است یا حکومت یا ورود.

روشن شد؟ ایشان یعنی وضعی که انصافاً هم عرض کردیم بحث بسیار لطیفی است، چه هم از منظار فقه استنباطی و فهم از ادله و هم

چه اگر بنا بشود ما برای یک اداره ای آئین نامه و نظام نامه بنویسیم این بحث بحث لطیفی است، خیلی بحث لطیفی است، این بحث

بحث حقوقی است که اصولاً این که، البته این بحث حقوقی ای که علمای ما حلش کردند بیشتر روی جهات لفظی رفتند. ما ان شا الله

عرض می کنیم که ما روی روح قانون رفتیم به جای جهات لفظی و لذا متحیر هم هستیم که تعبیر چه بکنیم چون روح قانون این

طوری است.

به هر حال مرحوم آقای نائینی قائل به حکومت است، چون صاحب کفایه قائل به ورود است سعی کرده با ایشان یک مقداری به قول

امروزی های ما کنکاش بکند و عرض کردیم یک مقدارش را دیروز من توضیح دادم در ذیل حاشیه مرحوم آقاضیا، ای کاش مرحوم

نائینی همان این را اگر مرحوم آقاضیا روش کار می کردند بهتر بود، عرض کردیم نائینی، آقاضیا هم در این جا مطابق با نائینی است

و این ها بیشتر از زمان شیخ انصاری شروع شد، البته این که شیخ انصاری می گویم یعنی در حوزه های متعارف ما و إلا این مطلب

در کتب قبل از شیخ هم هست، قبل از شیخ انصاری و چون ایشان حجیت ذاتی برای قطع قائل شد یواش یواش در تحلیل این مطلب

به این نتیجه رسیدند که حجیت از لوازم کشف است یعنی حجیت ارتباطش با کاشف و کشف است، هر جا کشف تام بود حجیت تام

است، هر جا کشف ناقص بود حجت ناقص است، لذا چون دیدگاهشان روی کشف رفت وقتی که آمدند حجیت را تفسیر بکنند گفتند

حجیت یعنی تتمیم کشف، روشن شد؟ این ها رفتند روی کشف، روی تتمیم کشف، خب اگر کشف آمد گفت کاشف تام است دیگه

جای اصول عملی نیست چون اصول عملی را عرض کردم، اصول عملی چون وظائف ظاهری هستند دائماً و ابداً موضوعشان جهل

است، دائماً و ابداً. به قول مرحوم نائینی امارات موردشان جهل است که دو سه روز هم عرض می کنم فکر بکنید فرق بین مورد و

موضوع، در باب اصول عملیه موضوعشان جهل است، کل شیء نظیف حتی تعلم، کل شیء حلال حتی تعلم، لا تنقض الیقین بالشک
یعنی شک را فرض می کند، شک در این جا یعنی جهل، نمی خواهد جهل به معنای تساوی باشد، عدم روشن شدن موضوع را فرض
بکنید

پس بنابراین ایشان می گوید اگر موضوع دائما جهل است و این هم کاشف تعبدی است این تصور ایشان، اگر کاشف تعبدی شد یعنی
من این را کاشف، اگر لسان تعبد این باشد من این را کاشف قرار دادم حکومت می شود، راست هم هست، حرف بدی هم نیست و لذا
آقاضیا با این که خیلی سعی می کند از استادش صاحب کفایه دفاع بکند در همین حاشیه ای که بعد خواهد آمد ایشان مرحوم آقای
نایینی سه تا وجه برای احتمال ورود نقل می کند آقاضیا بعد از این که یک وجه هم خودش به نایینی اضافه می کند که چهار وجه
می شود، آخرش می گوید و لقد اجاد فیما افاد، حرف نایینی درست است، با این دفاعی که سعی می کند از استاد،

من عدم تمامية تقریب الورد بوجه من الوجوه المزبورة

ورود به هیچ وجهی درست در نمی آید. حالا تعجب است از ایشان بوجه من الوجوه، چرا به یک وجهی درست در می آید و آن
وجهش این باشد که اصلا معنای حجیت تتمیم کشف نباشد، این مراد ایشان بوجه من الوجوه چون خودش قائل به تتمیم کشف است،
خود آقاضیا قائل به تتمیم کشف هست، بنا بر این که تتمیم کشف باشد امکان ندارد ورود را قبول بکنیم، حرف بدی نیست، این
حرفش قابل قبول است لکن عرض کردیم در کفایه قائل به تتمیم کشف نیست، ایشان حجیت را به معنای تعذیر و تنجیز می داند یعنی
حکم می شود. آمد نگفت شکت را کنار بگذار، نگفت کشف شما را تام می کنم، می گوید حکم این است، اگر گفت حکم این است
همین که تعبد داد حکم این است خواهی نخواهی دیگه آن اصل عملی برداشته می شود چون اصل عملی در ظرف شک حکم قرار می
دهد، می گوید بینه اگر گفت دیگه شما قبول بکن، بینه مطابق واقع یعنی به این معنا که این برایت منجز می شود، بینه چی گفت؟ بینه
گفت ایشان مالک نیست، ایشان این عبا را می پوشد اما مالک نیست، ما می دانیم با هم بودیم این عبا را دزدید، ایشان مالک نیست،
اگر بینه گفت مالک نیست با اصالة الید نمی تواند اثبات ملک بکند، می گوید من چند روز این ها را می پوشم پس ایشان مالک

است چون با اصالة الید چی می گوید؟ می گوید اگر تصرف دیدی نمی دانی مالک است بگو مالک است، نمی دانی، فرضش نمی دانی است، روشن شد؟ این جا می گوید من گفتم مالک است نه این که تو می دانی، ببینید فرق بین کفایه و بین آقای نائینی چیست. روشن شد برایتان؟ مرحوم آقای نائینی این طور می گوید که تو با بینه می دانی مالک است، اگر گفت تو می دانی مالک است می شود حکومت، می گوید شارع نمی گوید تو می دانی، شارع می گوید مالک است، می شود ورود. یعنی با بینه نمی گوید این بینه کاشف تام است پس تو می دانی، تو اگر نمی دانی مالک است حکم به ملک بکن اگر تصرف می کنی، ید یعنی تصرف، اگر تصرف می کند حکم به ملک بکن، مرحوم آقای صاحب کفایه می گوید مفادش این است که این مالک است، تا گفت این مالک است دیگه تو وارد بحث من نمی دانم طبیعتاً نمی شوی، خود بخود اصلاً وارد نمی شوی.

پرسش: می گوید مالک نیست

آیت الله مددی: آهان مالک نیست، معذرت می خواهم، بینه می گوید مالک نیست، وقتی مالک نیست دیگه شما خواهی نخواهی اصلاً دنبال قاعده ید و این ها نگاه نمی کند اما نائینی می گوید نه، وقتی بینه آمد گفت مالک نیست یعنی تو کاشف تام داری مالک نیست، اگر کاشف تام داشتی دیگه نمی گویی تصرف کاشف است، یعنی تصرف اگر بود و من جاهل بودم، من جاهل به ملک بودم با تصرف می گویم مالک است، می گوید تو کاشفت تام است، تو دیگه جاهل نیستی.

پس حرف نائینی با صاحب کفایه روشن شد؟ صاحب کفایه می گوید نمی گوید کاشف تام است، می گوید این مالک نیست، بحث کشف مطرح نیست چون بینه منجز است، البته عرض کردم بینه چون در موضوعات خارجی است به لحاظ صغراً منجز است نه کبراً، بینه منجز است، بینه که حجت شد یعنی می گوید این مالک نیست، معنای حجیت تنجیز و تعذیر است یعنی مودای اماره این می شود آن ثابت به نظر شرعی، شارع مودای اماره را امضا کرد، قبول کرده، یا تعذیراً اگر مطابق با واقع نباشد یا تنجیزاً اگر مطابق با واقع بود پس شارع گفت این مالک نیست، اگر گفت مالک نیست شما به تصرف می خواهید بگویید مالک است؟ اصلاً دیگه جای بحث نمی ماند که شما بیابید بحث بکنید راهی پیدا بکنید مالک هست یا نه، حرف کفایه این است که با تعبد به عدم ملک دیگه اصلاً جای

این بحث نمی آید که ما ببینیم ید اماره مالکیت هست یا نه، نائینی می گوید آن که می گوید بینه، حالا یک تقریبی هم از خودمان اضافه بکنیم چون نائینی نفرموده، چون بینه از کلمه بین یعنی بیان، خود کلمه بین در لغت عرب به معنای جدایی است، مثل فراق، همین قصیده معروف کعب ابن مالک بابت سعاد، بابت یعنی جدا شد، فارق، بین در لغت عرب اصلا به معنای جدایی است، این جدا شد یعنی شما اگر در واقع را جدا کردید آمدید گفتید مثلا این کتاب مثلا فرض کنید این آب است، این یکی شراب است، این دو تا را جدا کردید اسمش می شود بینه، آن که می آید واقع را برایتان روشن می کند، بعد ها این بین جدایی به معنای روشنی است لذا در بینه دنبال چیست؟ در بینه دنبال این است که بیان بکند، شما را به واقع برساند، مرحوم نائینی می گوید این معنایش این است که بینه اگر هم نقصی داشته باشد شارع کاملش کرده پس مفاد ادله حجیت بینه، مشهور در میان علمای شیعه ادله بینه یعنی عموم حجیت بینه در موضوعات خارجی، مشهورشان همین روایت مسعده است، البته بعضی ها هم به روایت إنما اقضى بینکم بالایمان و البینات هم تمسک کردند لکن مشهور این است، و الاشیاء کلها علی ذلک حتی یستبین لک غیر ذلک أو تقوم به البینه، به اطلاق این حدیث مبارک تمسک کردند که بینه در هر موضوع خارجی آمد درست است، دقت بکنید! لذا مرحوم نائینی می گوید اصلا دلیل بینه یعنی این کاشف تام است، اگر کاشف تام آمد گفت اگر جاهل بودی پس به برکت تعبد به بینه شما جاهل نیستید، عالمید لذا آن دلیلی که می گوید بینه حجت است با قاعده ید نسبتش حکومت است، این رای مرحوم نائینی است، روشن شد نسبت حکومت؟ صاحب کفایه می گوید نه مراد دلیل بینه، بینه این کار را می کند که حکم برای شما منجز می شود، مودایش منجز می شود، مودای بینه چیست؟ مودای بینه عبارت از عدم ملکیت است، پس طبق بینه، حجیت بینه ایشان مالک نیست، اگر مرحوم آقازیا و خود مرحوم نائینی این وجه را می فرمودند از این سه تا وجه و چهار تا وجه بهتر بود، حالا به هر حال چون مرحوم نائینی فرمودند من اجمالا چون بحث بحث لطیفی است و عرض کردم از ابداعات متاخرین شیعه است انصافا روش کار بشود و مخصوصا چون ظاهر قدما تخصیص است، آقایان می خواستند تخصیص را و یک فهم لطیفی است در جمع بین ادله، خیلی فهم لطیفی است، نکات لفظی جمع بین ادله بسیار وجه لطیفی است، پس روشن شد؟ به نظر ما سر اختلاف این است، اصلا به نظر ما سر اختلاف دو دیدگاه در تفسیر حجیت در باب امارات

است، دو زاویه دید، دو منظر، دو مکتب، دو مدرسه در تفسیر حجیت امارات در بین مرحوم نائینی و صاحب کفایه است و طبعاً آقاضیا هم که ایشان بر می گردد می گوید لا وجه من الوجوه در باب ورود چون مبنای نائینی را در حجیت قبول کرده، نه این که اطاعت نائینی کرده، البته آقاضیا شاگرد نائینی هم هست، این مطلب مشهور نیست، مثل این که قوانین را در وقتی که در ایران بوده، اراک بوده، قوانین را پیش مرحوم نائینی خوانده، خارج نه اما در سطوح می گویند پیش ایشان درس خوانده. به هر حال چون خیلی اعتراض دارد به مرحوم نائینی غرض حق استادی هم به گردن ایشان دارد.

به هر حال آن نکته فنی به نظر من بیشتر این است و فکر می کنم الان برای شما کاملاً واضح شده یعنی بخواهیم فکر بکنیم خیلی روشن می توانید تصمیم بگیرید که ورود است یا حکومت است. ورود مبنایش این است که این مالک نیست، اگر این مالک نیست دیگه اصلاً جای بحث از ملکیت و عدم ملکیت نیست، اصلاً جای بحث ید نیست، چون ما دنبال کاشف نمی خواهد برویم، دنبال وظیفه نمی خواهد برویم، اگر گفت من کاشف تام قرار دادم که مالک نیست، کاشف تام، با آن دلیلی که می گوید اگر نمی دانی مالک است نسبتش حکومت است، این دو تا دلیل، دلیل حجیت بینه با دلیل قاعده ید، روشن شد؟ دلیل قاعده ید، دلیلش هم بیشتر روایت حفص است، به نظرم روایت حفص باشد، لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق، اگر از این دستگاه های کامپیوتری دارید حدیث را بیاورید، فکر می کنم مهم ترین دلیل بحث چون در آن جا شهادت می گوید، می گوید من می توانم شهادت بدهم؟ دستش هست، حضرت گفته شهادت می توانی بدهی، بعد می فرماید لو لم یجز هذا لما قام للمسلمین سوق یعنی اگر شما به قاعده ید حکم به ملکیت نکنید جامعه به هم می خورد، همه مردم با ید شما را نگاه می کنند، اگر بنا بشود این پیش نرود و درست نباشد تمام اوضاع شما به هم می خورد.

به نظرم روایت حفص است اما الان در ذهنم نیست حفص ابن غیاث است یا حفص ابن سوق مثلاً.

علی ای حال کیف ما کان باز برگردیم به عبارات، خب به نظر من دیگه حرف نائینی روشن شد

فظهر أن الوجه فی تقدم الامارات علی الاصول

یکی از حضار: حفص ابن غیاث

آیت الله مددی: حفص هم مشهور بیشتر همان است، این اهل سنت هم هست، ایشان از بزرگان اهل سنت است، خیلی جلیل القدر است پیش اهل سنت، ایشان مجموعه روایات نوشتاری داشته از امام صادق که به اصحاب نقل کرده، کلش هم ۱۷۰ حدیث بوده، این که نجاشی می گوید له کتاب خب این را می خواستم به شما بگویم چون بعضی از آقایان جور دیگر می فرمایند، کتاب گاهی به معنای نوشتار است نه کتاب مصطلح یعنی مثلاً از امام صادق حدیث شنیده بود در اوراق، دفتر اوراقش را به شما داد، دفترش را به شما داد، گاهی مراد از کتاب یعنی مجموعه احادیث مکتوبه در مقابل شفاهی مثلاً، ایشان مجموعه احادیث مکتوبه اش را، به شهادت نجاشی هم ۱۷۰ تا حدیث است، ۱۷۰ تا شاید مثلاً بیست صفحه بشود مثلاً، یک جزوه کوچکی می شود، کراس کوچکی می شود. بله اما حدیثش را اصحاب اجمالاً قبول کردند، البته عده ای هم قبول نکردند به خاطر همان جهت و بحث های خاص خودش را دارد، شخصیت بزرگی است. به هر حال این هم راجع به این مطلب، چون دیگه حالا وقت تمام شد بقیه اش برای فردا، اولاً مطلب خوب روشن بشود که نائینی چی می خواهد بگوید و آقاضیا، بعد برگردیم

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین